

## مفهوم‌شناسی «إشعار قلب» بر پایه ادبیات عرب و شروح نهج البلاغه\*

صغری آسودی<sup>۱</sup>

محمد‌هانی ملازاده<sup>۲</sup>

حیدر مسجدی<sup>۳</sup>

### چکیده

کلام خدا و معصومین علیهم‌السلام دارای پیوستگی و دقت نظر قابل دریافت است. عدم فهم صحیح مراد معصوم علیه‌السلام باعث کج فهمی و انحرافات اخلاقی، عقیده ای و... می‌شود، البته ائمه علیهم‌السلام بر تفکر و دقت نسبت به کلامشان تأکید داشته اند؛ و چون ترجمه به تنهایی گویای مفهوم واقعی نیست، بررسی آنها از منظرهای گوناگون و به‌ویژه دامنه لغت می‌تواند راه‌گشا باشد. پرداختن به ظرایف و تفاوت معانی لغات که بر عهده دانش «فروق اللغه» است، معنای دقیق‌تری ارائه می‌دهد. در نامه پنجاه و سوم نهج البلاغه، از ترکیب واژه «إشعار» و «قلب» استفاده شده است. هدف از این نوشتار، افزون بر نشان دادن زیبایی این ترکیب، توجه به معنای دقیق این کلام برای استفاده کاربردی‌تر از آن است. این پژوهش با استفاده از معارج لغت و شروح نهج البلاغه سامان یافته است.

### واژگان کلیدی

إشعار قلب، فقه اللغه، فقه الحدیث، معارف حدیث.

### مقدمه

یکی از راه‌های فهم کلام معصومین علیهم‌السلام پس از اطمینان از صحت صدور، واکاوی در واژگان حدیث است. از جمله نتایج نمایاندن ظرافت‌های معنایی واژگان، همراه با استعمالاتشان در دایره اصطلاحات قرآن و حدیث، نه‌تنها دوری از بد فهمی و سوء برداشت‌ها از حدیث است، بلکه به درک صحیح از کلمات حدیث می‌انجامد. در این مجال، سعی شده با دو رویکرد لغوی و حدیثی، دلایل‌گزینش و هم‌نشینی «إشعار» و «قلب» از میان مترادفات آنها تا حد امکان نشان داده شود. مترادفات یک واژه، در ظاهر اشتراکات معنایی دارند که بعضاً پرکاربرد نیز هستند؛ در حالی که هر واژه به زاویه‌ای خاص از معنا اشاره دارد. نقاط افتراق مترادفات \_ که وجه تمایز آنهاست \_ با بررسی لغوی و زبانی قابل دریافت است. پس از اثبات صدور این الفاظ از حضرت علی علیه‌السلام، چگونگی چیده شدن واژگان در کنار هم و گلچین شدنشان از میان مترادفات، دارای حکمت است که در صورت کشف، به فهم بهتر و دقیق‌تر منجر می‌شود. از این‌رو بررسی فروق اللغوی می‌تواند در این زمینه راه‌گشا باشد. برای بخش لغوی پژوهش به ترتیب از معجم مقاییس اللغه (به علت بیان اصل یا اصول واژگان)، العین (توضیحات اجمالی و مفید و نیز تقدم زمانی) و الفروق فی اللغه (بیان تفاوت‌های واژگان) استفاده شده است. در مرحله اول، دو واژه از واژگان نامه ۵۳ به علت اهمیت نامه، گستره معنا و مترادفات

\* این نگاشته، همسو با واحد «فقه الحدیث» در مرکز تخصص حدیث منتشر می‌شود.

۱. دانش‌آموخته دانشگاه قرآن و حدیث، رشته علوم حدیث، گرایش نهج البلاغه. (s.asvadi1358@gmail.com)

۲. دکتری ادبیات عرب. (literate\_honi@yahoo.com)

۳. مربی شش دانشگاه قرآن و حدیث. (masjedi.1967@gmail.com)

انتخاب شده و به صورت مفرد و مرکب مورد بررسی لغوی و سپس از نظر فروق اللغة و تفاوت استعمالات و معنای واژگان مورد بحث قرار گرفته است.

### بررسی صدور

این عهدنامه دارای منابع و اسناد متعدد و معتبری است که شروح متعددی دارد و تلاش های علمی متعددی برای گردآوری استنادات نهج البلاغه صورت گرفته است؛ مانند استناد نهج البلاغه از امتیاز علی خان عرشی و مصادر نهج البلاغه و اسانیده از سید عبدالزهر الحسینی الخطیب در ۴ جلد.<sup>۴</sup> مؤلف کتاب «صادر نهج البلاغه و اسانیده، منابعی چندی را برای این عهدنامه نقل می کند.<sup>۵</sup> همچنین ایشان اسنادی را از فهرست نجاشی و فهرست طوسی و تاریخ دمشق ابن عساکر برای این عهدنامه ذکر می کند.

### شروح و ترجمه ها

نهج البلاغه به دلایل مختلف، دارای جذابیت بالایی است و به همین دلیل، مترجمان بسیاری را به خود جذب کرده که شمار آنها تقریباً به چهل می رسد. گرچه برای روند بهتر پژوهش به ترجمه های دیگر نیز توجه شده، اما نکته این جاست که ذکر تک تک آنها باعث اطاله مطلب و از دست رفتن رشته اصلی می شود. از این رو از ترجمه های ارزشمندی مانند ترجمه قرن پنجم و ششم هجری (به سبب تقدم زمانی، تفاوت واژگان و سبک ترجمه)، ترجمه استاد آیتی (دقیق تر و علمی تر بودن ترجمه واژگان) و ترجمه استاد شهیدی (ادبی و موزون بودن ترجمه) استفاده شده است.

در باب شروح، سعی شده از محتوای دیگر شروح غافل نماند، اما جان کلام این که اکثر شروح، افزون بر معاجم، از سه شرح اصلی ابن ابی الحدید، ابن میثم و علامه مجلسی نیز بهره برده و تقریباً توضیحاتی شبیه به هم دارند. تفاوت آنها با یکدیگر، سبک، لحن، بیان و... آنهاست. ناگفته نماند این سه شرح دارای اعتبار و ارزش محتوایی بالایی هستند و پژوهشگران زیادی را به سوی خود جذب می کنند.

ترکیب «اشعار قلب» با ترجمه ها و شروح یادشده، مقایسه و بررسی شده اند. ضمن این که برای هر کلمه یا ترکیب آن کلمه با دیگری، خانواده حدیث تشکیل شده و سپس حدود و اشتراکات استعمال آن واژه و موضوعات آن در کلام ائمه علیهم السلام مورد کاوش قرار گرفته است. برای بخش حدیثی نیز از منابع ارزشمندی مانند صحیفه سجادیه، بحار الانوار و... استفاده شده است.

در این باره پژوهش هایی اندک و پراکنده مانند پایان نامه بررسی مفهوم زهد در قرآن کریم و نهج البلاغه و عرفان<sup>۶</sup> و مقاله «گستره معنایی رحمان و رحیم در روایات اهل بیت»<sup>۷</sup> انجام شده است. اما هنوز پژوهش لغوی \_ حدیثی به منظور نمایاندن ظرافت هایی معنایی بر روی کلمات نهج البلاغه و طبعاً ترکیب «اشعار قلب» انجام نپذیرفته است و همین امر، پرداختن به این پژوهش را ضروری تر می کند. از این رو قصد شده «اشعار قلب» در جمله «أشعر قلبك الرحمة للرحمة» از دو منظر یادشده مورد بررسی قرار گرفته که به کشف بهتر اعجاز این

۴. با تخلص، نک: شناخت نامه نهج البلاغه، ص ۲۸۱ - ۲۹۸؛ دلالت دولت، ص ۴۳.

۵. مانند تحف العقول، دعائم الاسلام، نهاية الارب.

۶. به قلم محمد حسین فصیحی از جامعه المصطفی العالمیه.

۷. به قلم آیت الله محمدی ری شهری، مجله علوم حدیث، شماره ۵۹ - ۶۰.

کلام منجر شود.

مفردات

إشعار

واژه «شعر» به دو اصل بازمی‌گردد: ۱. پایداری، ۲. دانستن و نشانه.<sup>۸</sup> این ریشه در معانی گوناگونی همچون مو، پوشش چسبیده به تن، نشانه و در نهایت به معنای درک کردن، دانستن و با عقل فهمیدن نیز منظور شده است.<sup>۹</sup> به طور مشخص، اصل اول و نیز معانی مثل مو، درک کردن و... مورد نظر نیستند. از این رو برای دستیابی به دلالت ریشه، بررسی بیشتر ضروری می‌نماید.

معناشناسی

در این بخش، دایره مترادفات، ترجمه‌ها، شروح و نیز کاربردهای حدیثی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

دایره معنایی مترادفات ریشه

برای کشف علل گزینش ریشه شعر از بین مترادفاتش، اولین مرحله این است که مترادفات این ریشه شناسایی شوند. برای این ریشه، مترادفاتی مانند حس، علم، ادراک و وجدان را می‌توان نام برد. از نظر عسکری، شعور، آگاهی است که با دقت، لطافت و نازک‌بینی \_ مانند نازکی مو \_ همراه است. علت نامیده شدن سُراینده شعر به شاعر نیز این است که معانی لطیف را با نازک‌بینی به قافیه درمی‌آورد. همچنین علت نامیدن جو به شعر نیز به دلیل پوسته نازک آن است.<sup>۱۰</sup> همراهی دقت، لطافت و نازک‌بینی از جمله وجوه متمایز ریشه شعر از دیگر مترادفاتش است. ضمن این‌که در «شعر»، به سبب شاعر و حواس کسب علم می‌شود.<sup>۱۱</sup>

علم

یکی از مترادفات این مجموعه، با تسامح، «علم» است. علم بر معلومات محقق می‌شود<sup>۱۲</sup> و نیز بر محکّمات و بدیهیات دلالت و به همین سبب با شعر و مترادفاتش تفاوتی بنیادی دارد. در مرزبندی علم، اموری قرار دارند که کاملاً مشخص و روشن اند و برای توصیفشان از جملات خبری \_ دارای قابلیت صدق و کذب \_ و بدون ابهام استفاده می‌شود؛ در حالی که اصطلاح إشعار قلب دارای صنایع ادبی است و لذا از جملات انشایی بهره می‌برد؛ گرچه در این کسوت، قصد ابلاغ اصلی مهم و بنیادین را دارد. به علت روشن بودن مطلب، این ریشه تنها در معجم مقاییس اللغة بررسی شد: «علم نقیض جهل است و بر امور محکم و بدیهی دلالت دارد.»<sup>۱۳</sup> بر همین پایه، می‌توان دریافت که جنس ریشه علم با شعر یکسان نیست. ضمن این‌که با قلب نیز همراه

۸. معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۹۳.

۹. کتاب العین، ص ۲۵۰.

۱۰. الفروق فی اللغة، ص ۷۴.

۱۱. همان.

۱۲. همان، ص ۹۳.

۱۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۱۰.

نمی‌شود.

## درک

رسیدن چیزی و همچنین رسیدن اول به آخر چیزی معنای ریشه درک است که تحقق آن با شرط یا لوازمی همراه است. ضمن این که زمانی می‌توان از این ریشه استفاده کرد که درباره موضوع، سببه و پیشینه وجود داشته باشد: «الادراک قد یكون لما یسبقک.» و «انما یقال أدركت الرجل اذا سبقک.»<sup>۱۴</sup> و تأکید بیشتر آن بر رسیدن است: «و أصل الادراک فی اللغه بلوغ الشیء.»<sup>۱۵</sup> بر اساس توضیحات عسکری و ابن فارس<sup>۱۶</sup> می‌توان چنین نتیجه گرفت که ریشه درک در زمان و موقعیتی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد که شرطش منظور و محقق شده باشد که همان بلوغ و پیشینه است؛ در غیر این صورت، بلامحل است. این ریشه نیازمند به امر دیگری مانند لحوق است که بتواند به منصفه ظهور برسد. نکته قابل توجه این که درک بر امور قابل دیدن، شنیدن و... نیز افاده می‌شود، ولی در ریشه شعر، چنین شرطی موجود نبوده و بلاقید است و ترکیب آن با قلب صرفاً بر امور غیر مادی دلالت دارد. از بابت داشتن واسطه هر دو مشترک اند؛ شعر به سبب مشاعر و حواس کسب علم می‌کند، همانند ادراک که به سبب قوای ادراک، آن را به دست می‌آورد.<sup>۱۷</sup>

با این تفاسیر، یک کارگزار نباید منتظر الحاق مواقع یا ابلاغ مسائلی باشد، سپس نسبت به رعیت رحمت و محبت نشان دهد. این سبک رفتار با سیره حضرت علی علیه السلام نیز سازگار نیست. یک کارگزار باید قلبش را ملازم و مالمال از رحمت و محبت بی دریغ نسبت به رعیت نماید، بدون این که منتظر موقعیت‌هایی خاص، یا رسیدن مسائلی به یکدیگر و یا پیشینه باشد. این می‌تواند یکی از علل عدم گزینش این واژه در این جایگاه باشد. توضیحاتی بیشتر در ادامه درج خواهد شد.

## وجدان

لازمه وجدان، یافته شدن و صیوروت مصدر آن است؛<sup>۱۸</sup> یعنی در ابتدا چیزی موجود است که یا ناشناخته یا ناپیدا و یا ناپدید است، سپس یافت می‌شود. این حالت نشان از دفعی بودن وجدان می‌دهد؛ مانند این که کسی چیزی گم کرده باشد و به ناگاه پس از جست‌وجو آن را بیابد. با این مقدمه، می‌توان متوجه شد که علت عدم استخدام (وجد) در کلام امام چیست. در واقع رحمت، محبت و لطف، اموری ناشناخته یا ناپدید یا ناپیدا برای انسان نیستند که نیازمند شناخته شدن و پیدا شدن و سپس صیوروت مصدرشان باشند. از مؤلفه‌های انسانی، محبت و توجه داشتن به عالم و مخصوصاً هم‌نوعان است. ضمن این که دور از فصاحت و بلاغت است که از این ریشه در این جایگاه استفاده شود؛ زیرا مشخصاً این ریشه نیز نمی‌توانسته معنای مورد نظر را برساند.

## حس

«حس» به دو اصل بازمی‌گردد: ۱. پیروزی بر چیزی به سبب قتل یا چیزی شبیه آن (بر وزن افعال به معنای

۱۴. الفروق فی اللغه، ص ۸۳

۱۵. همان.

۱۶. «الدال و الراء و الکاف أصل واحد، و هو لحوق الشیء بالشیء و وصوله الیه» (معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۲۶۹).

۱۷. الفروق فی اللغه، ص ۸۳

۱۸. همان، ص ۸۲؛ معجم مقاییس اللغه، ج ۶، ص ۸۶

دانستن؛ ۲. صدایی که در اثر درد و مانند آن از کسی خارج شود.<sup>۱۹</sup> حس اول علم یا دانستن و فهمیدن چیزی در وهله اول است. علت نامیدن دانش به علم، حس و نیز همراه احساس است؛ در حالی که احساس از جنس ادراک و ابزارهایی است که به سبب آن ادراک ایجاد می‌شود؛ مانند چشم، گوش و...<sup>۲۰</sup> در این مجال، اصل اول مورد نظر است که در وزن افعال و به معنای دانستن است. حس از زمره ادراکات بوده که شامل دریافت‌های قلب نمی‌گردد؛ زیرا این دریافت‌ها به سبب ادراکات و حواس ایجاد نمی‌شوند.<sup>۲۱</sup> حاصل آگاهی با حس، شناخت است<sup>۲۲</sup> و حاصل آگاهی با شعور، همراهی با لطافت، نازک‌بینی و نزدیکی است، به ویژه اگر با قلب همراه باشد؛ معیاری پسندیده و مثبت که از لوازم انسانی است<sup>۲۳</sup> و فقدان آن به عنوان معیاری منفی و ناپسند یاد می‌شود. نکته این که در دیگر مترادفات آن، چنین ویژگی و تأکیدی موجود نیست: «و قال بعضهم الذم للانسان بأنه لا يشعر أشد مبالغة من ذمه بأنه لا يعلم لأنه اذا قال لا يشعر فكأنه أخرج الى معنى الحمار.»<sup>۲۴</sup> نکته اول این که حواس<sup>۲۵</sup> بر امور ظاهری یا به عبارت منطقی، بر حسیات دلالت دارد، اما مشاعر اعم از حواس بوده و تأکید بیشتری بر امور باطنی و درک آنان دارد که مربوط به قلب هستند<sup>۲۶</sup> و در بسیاری از حواس، برای بروز و ظهور بهره می‌برد.

نکته دوم این که هم حس و هم شعر با واسطه و دقت قابل درک‌اند و به همین دلیل نیز خداوند با این دو ریشه توصیف نمی‌شود. این مطلب وجه مشترک آنهاست، اما حس، اولین مرحله علم و نیازمند به ابزار است و بدون ابزار از اساس ایجاد نمی‌شود و معنا ندارد.<sup>۲۷</sup> اما مشاعر که می‌توان با تسامح آن را آگاهی قلبی شمرد، بدون ابزار نیز می‌تواند درک و دریافت داشته باشد. در واقع خاستگاه مسائل قلب است و سپس از آن به اعضای دیگر منتقل می‌گردد؛ مانند محبت و رزیدن، علم لدنی و... .

رحمت، محبت و لطف نیز پیش از این که از حسیات باشند یا از حواس برای ظهور و بروز خود بهره برند، بیشتر قابل دریافت با قلب‌اند؛ همانند محبت میان اویس قرنی و رسول اکرم ﷺ ضمن این که حس در وزن افعال بر علم دلالت دارد که در بخش مربوط به علم این مبحث اجمالاً بررسی شد. بنابراین در مجموع حس نیز نمی‌توانسته در این جایگاه واقع شود. در بخش‌های بعدی به تفصیل به بررسی ترکیب قلب و حس نیز خواهیم پرداخت.

با توجه به توضیحات یاد شده، از بعد مفهومی، رابطه منطقی معنایی مترادفات با «شعر»، بدین ترتیب است که شعر مباین از وجدان، علم و درک بوده، اما رابطه حس و شعر، عموم و خصوص من وجه است.

۱۹. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۹ و ۱۰.

۲۰. الفروق فی اللغة، ص ۸۲.

۲۱. «و القلب ليس من الحواس لان العلم الذي يختص به ليس بادراك» (همان، ص ۸۲).

۲۲. «و ان لم يحس به كالتشيع يدركه ببصره و يغفل عنه فلا يعرفه فيقال انه لم يحس به... و في القرآن «فَتَحَسَّنُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ» أي تعرفوا باحساسكم» (همان).

۲۳. «و الشعور علم يوصل اليه من وجه دقيق كدقة الشعر و لهذا قيل للشاعر شاعر لفظته لدقيق المعاني» (همان).

۲۴. همان.

۲۵. «عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تعالى: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ أَي لَمَّا سَمِعَ وَ رَأَى أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ»، وَ الْحَوَاسُ الْخَمْسُ الَّتِي قَدَرَهَا اللَّهُ فِي النَّاسِ السَّمْعُ لِلصَّوْتِ، وَ الْبَصَرُ لِلْأَوَانِ وَ تَمْيِيزِهَا، وَ الشَّمُّ لِمَعْرِفَةِ الرُّوَائِحِ الطَّيِّبَةِ وَ الْخَبِيثَةِ، وَ الذَّوْقُ لِلطَّعُومِ وَ تَمْيِيزِهَا، وَ اللَّمْسُ لِمَعْرِفَةِ الْحَارِّ وَ الْبَارِدِ وَ اللَّيْنِ وَ الْحَشِينِ» (تفسير القمي، ج ۱، ص ۱۰۳).

۲۶. شرح اصول الكافي، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲۷. «و اعلم ان كل ما وجدته الحواس فهو معنى مدرك للحواس و كل حاسة تدل على ما جعل الله عز و جل لها في إدراكها» (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۱۲).

## ترجمه‌ها و شروح

در این مرحله، ترجمه‌ها و شروح مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرند. استاد آیتی و ترجمه مربوط به قرن پنجم و ششم هجری، اشعر را به شعار ترجمه کرده‌اند؛ استاد آیتی می‌گوید: مهربانی به رعیت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز.<sup>۲۸</sup>

در ترجمه قرن پنجم و ششم هجری آمده است:

[و] شعار ساز دل خود را به رحمت برای رعیت، و دوست داشتن مر ایشان را و لطف کرد[ن] به ایشان.<sup>۲۹</sup>

در ترجمه استاد شهیدی نیز می‌خوانیم:

و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان.<sup>۳۰</sup>

ترجمه‌های دیگر نیز چنین هستند و گاه این جمله را به صورتی دیگر ترجمه کرده‌اند:

قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت و لطف کن.<sup>۳۱</sup>

در شرح ابن ابی‌الحدید نیز شعر به معنای پوشش چسبیده به تن شرح شده است:

و أشعر قلبك الرحمة أي اجعلها كالشعار له و هو الثوب الملاصق للجسد...<sup>۳۲</sup>

در شرح ابن‌میثم، معنای دقیق شعار مشخص نشده است و رحمت، محبت و لطف به رعیت با عنوان فضایل یاد شده‌اند که توسط عفت، ملکه روح شده و برای قلب مبدل به شعار شده‌اند. وی شعار را استعاره می‌داند:

الثانی: أن يشعر قلبه الرحمة للرعية... و هي فضائل تحت ملكة العفة، أي اجعل هذه الفضائل شعارا لقلبك. و لفظاً الشعار و السبع مستعاران.<sup>۳۳</sup>

این واژه در بحار الانوار، به معنای شعار در نظر گرفته شده و معنای پوشش یا نشانه، به طور مشخص از هم تفکیک نشده است:

قوله للبلاغ و أشعر قلبك ... أي اجعلها شعاره.<sup>۳۴</sup>

«شعر» دارای دو معناست؛ ۱. حقیقی: نشانه؛ ۲. مجازی: ملازمت رحمت با قلب که همانند لباسی به تن چسبیده است. البته معنای مجازی با ترکیب با قلب افاده می‌شود. در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر دو معنا در ترجمه و روند فهم متن خللی وارد نکرده‌اند، بلکه معنای مجازی آن را زیباتر و دلنشین‌تر نیز می‌نمایند. نکته این که در هر دو، مبحث مهم ملازمت باید مورد نظر باشد؛ در غیر این صورت، تأکید موجود در جمله مورد خدشه واقع شده و منظور اصلی متن مفهوم نخواهد بود. تأکید موجود، درباره اشعار قلب به سبب رحمت، محبت و لطف است که نباید از نظر دور بماند.

۲۸. ترجمه نهج البلاغه آیتی، ص ۷۲۱.

۲۹. نهج البلاغه با ترجمه فارسی قرن ۵ و ۶، ج ۳، ص ۳۲۶.

۳۰. ترجمه نهج البلاغه شهیدی، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳۱. ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳۲. شرح نهج البلاغه (لابن ابی‌الحدید)، ج ۱۷، ص ۱۳.

۳۳. شرح نهج البلاغه لابن‌میثم، ج ۵، ص ۱۴۱.

۳۴. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۳۳.

إشعار قلب در احادیث

امام سجاده علیه السلام می فرماید:

... وَ أَشْعِرُ قَلْبِي الْإِزْدِجَارَ عَنْ قَبَائِحِ السَّيِّئَاتِ.<sup>۳۵</sup>

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ طَاعَةَ الْخَاشِعِينَ وَ أَشْعِرْ فِيهِ قَلْبِيَا نَابَةَ الْمُخْتَبِينَ.<sup>۳۶</sup>

امام صادق علیه السلام فرموده است:

أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا علیه السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ... وَ أَشْعِرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضَعِ إِخْبَاتِ السَّكِينَةِ.<sup>۳۷</sup>

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ بَرَزَ مَهْلَةً<sup>۳۸</sup> ... هُدِيَ مَنْ أَشْعَرَ قَلْبَهُ التَّقْوَى.<sup>۳۹</sup>

«شعر» از ریشه های مفعول پذیر است. وجه مشترک شواهد بالا، ترکیب شعر و قلب به همراه مفعول های «إشعار» است که درباره امور معنوی و اخلاقی مانند تقوا، تواضع و... صحبت می کنند. البته قلب انسان می تواند مالا مال از امور نابهنجار و ضد اخلاقی باشد. منظور این که ترکیب این دو واژه، مفعولی از جنس امور غیر مادی، معنوی و ارزشی یا عکس آن را به دنبال دارد که این امر در گزاره «اشعر قلبك الرحمة للرعیه» نیز مشاهده می شود؛ مانند «هدی من اشعر قلبه التقوی»؛<sup>۴۰</sup> هر آن کس که قلبش (نشانه) پوششی از تقوا داشت، هدایت شد.» در این جمله نیز ملازمت قلب به سبب تقوا مورد اشاره بوده است. به طور مشخص، ترکیب شعر و قلب معنایی ویژه را افاده می کند و از ایجاد نوعی رابطه ویژه بین قلب و مفعول های دیگر جمله خبر می دهد که به دلیل تأکید و وجود ریشه شعر، این معنا تکمیل می گردد که برای مثال، می توان به نزدیک کردن مفعول جمله به قلب اشاره کرد. این تأکید، زمانی محسوس تر می شود که فعل جمله به حالت امر نیز بیان می شود: «اشعر قلبك.»

در تمامی شواهد بالا نیز می توان ریشه شعر را به سبب ملازمت، نشانه یا پوشش ترجمه کرد و هر دو اصل بر آنها مترتب است. از این رو استعمال این ترکیب تنها از جانب حضرت علی علیه السلام نیست و ائمه علیهم السلام نیز از این ترکیب استفاده کرده و مواردی ارزشی، اخلاقی و... را مفعول اشعر قرار داده اند. از این رو بین استعمال حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هیچ تفاوتی وجود ندارد و چه با معنای مجازی و چه حقیقی، مفهوم متن قابل دریافت است و محتوای جملات، فضایی یکسان دارد. این مطلب در العین نیز مورد توجه بوده و به ترکیب شعر و قلب اشاره مستقیم شده است:

۳۵. صحیفه السجادیة، ص ۲۲۶، دعای ۴۷.

۳۶. زاد المعاد، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ همان، ج ۹۵، ص ۴۲.

۳۷. همان، ج ۷۴، ص ۳۲۱؛ نهج البلاغه، ص ۱۲۸.

۳۸. همان، ص ۱۹۰، خطبه ۱۳۲.

۳۹. عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۱۲.

۴۰. همان.

وَأَشْعَرَ فُلَان قَلْبِي هَمًّا، أَيْ: أَلْبَسَهُ بِالْهَمِّ حَتَّى جَعَلَهُ شِعَارًا لِلْقَلْبِ؛<sup>٤١</sup>  
فلانی قلب من را با همّ اشعار کرد؛ یعنی همّ آن را پوشاند تا این که مانند لباس چسبیده به قلب شد.

#### مترادفات همنشین با قلب

پس از بررسی های بسیار، مشخص شد که برخی مترادفات با قلب ترکیب شده و معنای خاصی را افاده می کنند که متفاوت با ترکیب آن با شعر است.

#### حس و قلب

این ترکیب در کتاب المَاء نشانه بیماری است و چنین توصیف شده است: اذیت شدن با پست ترین چیزها که درمان آن با شادی و سرور انجام می پذیرد.<sup>٤٢</sup>  
در متون عربی و حدیثی آمده است:

فَأَخْبَرَهُ خَبَرَ الرَّجُلِ فَحَسَّ قَلْبُ ابْنِ الْمَلِكِ بَأْنَهُ قَدْ وَجَدَ حَاجَتَهُ.<sup>٤٣</sup>  
يَسْتَحْتَرُّ فِي مَشِيئِهِ طَائِفٌ حَوْلَ الْبَيْتِ فَحَسَّ قَلْبِي بِهِ فُقُمْتُ نَحْوَهُ.<sup>٤٤</sup>  
قَائِلٌ يَقُولُ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَحَسَّ قَلْبِي بِالشَّرِّ.<sup>٤٥</sup>

چنان که می بینیم، این ترکیب در زمان غم شدید، افسردگی یا هیجان ناشی از آن به وجود می آید که با شادی و سرور برطرف می شود. بدین ترتیب، علت عدم گزینش آنها روشن می شود.

#### درک و قلب

درباره درک توضیحاتی مفصل آمد؛ در مثال دوم، خداوند به دلیل حقایق ایمان، برای قلب، قابل دریافت و فهم است. به سبب وجود واژه قلب، دلالت درک بر امور مادی بی اثر یا کم اثر شده، اما معنای اصل ریشه و شرطش کاملاً منظور است. زمانی قلب حقایق ایمان را درک می کند که لوازمش محقق شده باشد که همانا الحاق یا بلوغ به خلوص نیت است<sup>٤٦</sup> و این با دستور مستقیم و بدون شرط حضرت علی عليه السلام مغایرت دارد. با این توضیحات می توان علت عدم استعمال درک را دریافت.

#### نمونه متنی و حدیثی

فیدرکه القلب بتأمّله أَى التّفاته إليه و التّوجّه نحوه بتوفيق اللّٰه تعالى و إلهامه، لا بتأثير النفس أو توكيدها، فإنّ الأفكار معدّات للنفس و فيضان المطلوب إنّما هو بإلهام اللّٰه سبحانه.<sup>٤٧</sup>

علی بن ابی طالب عليه السلام: وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.<sup>٤٨</sup>

٤١. العین، ص ٢٥٠.

٤٢. کتاب المَاء، ج ٢، ص ٤١١.

٤٣. کمال الدین و تمام النعمه، ج ٢، ص ٥٩١.

٤٤. الغیبه (للطوسی)، النص، ص ٢٦٤.

٤٥. بحار الانوار، ج ٤٢، ص ١٩٩.

٤٦. «قد يكون في ابتداء النية إخلاصا و في الأثناء يحصل الرياء فيجب التحرز منه» (همان، ج ٦٩، ص ٢٨١).

٤٧. كشاف اصطلاحات الفنون، ج ١، ص ١٢٠١.

٤٨. نهج البلاغه، ص ٢٥٨.



## وجد و قلب

زمانی از این ترکیب استفاده می‌شود که به حالات غیرمادی و احساسی انسان اشاره شود که تحت شرایطی ویژه ایجاد می‌گردند؛ مانند شوق، غم و...<sup>۴۹</sup>.

چند استعمال حدیثی و متنی

قَالَ الْمُفْضَلُ وَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ: ... مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيَكْثِرِ الدُّعَاءَ لَامِهِ.<sup>۵۰</sup>

لأن علم الوقت يحصل في الوقت فإذا وجد في قلبه الإشارة إلى الدعاء فالدعاء أولى وإن وجد بقلبه الإشارة إلى السكوت فالسكوت له أتم وأولى<sup>۵۱</sup>

و عنه عن ابیه عن حَمَزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بَرْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوْلَى النَّعْمِ ...<sup>۵۲</sup>

عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ... وَ لَوْ شَقَّ عَنْ قَلْبِهِ لَوُجِدَ حُبُّهُمَا فِي قَلْبِهِ.<sup>۵۳</sup>

بدیهی است بر قلب، اموری معنوی و غیرمادی مانند حُب و غم مترتب می‌شود. نکته این که با توجه به شواهد بالا، حالت وجدان همراه با (حضور) قلب، در حالی که به هیجانان اشاره دارد، حالتی دفعی و ناگهانی است؛ اما در اشعار و قلب، حالتی تدریجی، مانا و همراه با آرامش مشاهده می‌شود که از درایت منتج می‌شود؛ البته نه به این معنا که از کم به زیاد برسد، بلکه از همان ابتدا در یک حالت یکنواخت بدون کم یا زیاد شدن هیجانی باقی مانده و پیش می‌رود. این مطلب مهم از سبک و سیاق فرمان حضرت علی عليه السلام در نامه ۵۳ نیز قابل اثبات است؛ چرا که کارگزار امور رعیت نمی‌تواند به صورت هیجان‌زده، ناگهان نسبت به مردم محبتی داشته باشد و پس از مدتی بر مبنای سیر طبیعی فیزیک انسان، هیجانان فروکش کنند و او تهی از احساس قبل باشد. حالات دفعی نیازمند علت یا عللی هستند که آنها را ایجاد می‌کند و پس از اضمحلال علت، این حالات نیز از بین می‌روند. در برخی امور از آسیب‌های مختلف نیز در امان نیستند؛ مانند زایل شدن عقل یا پیش افتادن بر پیشوای معصوم عليه السلام و... که در طول تاریخ، شواهد و مصادیق گوناگونی برایشان می‌توان یافت. در حالات تدریجی به قولی همراه با آهسته و پیوسته رفتن بدون تغییر در کمیت و کیفیت است. یک حاکم متقی باید همیشه نسبت به رعیتش با محبت و مهربان باشد؛ «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً»<sup>۵۴</sup>.

نکته این که وجد و قلب، شرایطی خاص می‌طلبند؛ مانند وجود حرف اضافه علی. گاهی تنها برای بیان نوع حالتی مانند درد در کنار هم قرار می‌گیرند؛ مانند: «إِذَا وَجَدَ أَحَدَكُمْ عَلَى قَلْبِهِ طَخَاءً فَلْيَأْكُلِ السَّفْرَجَلَّ»<sup>۵۵</sup>؛ گاهی نیز به امری هیجانی اشاره دارند که نشان از هیجان‌زدگی یا دفعی بودن حالت است که بسته به علت ایجاد این حالت، یا پسندیده یا نکوهیده است؛ مانند: «مَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بَرْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوْلَى النَّعْمِ».

در شواهد متنی فوق نیز ترکیب وجد و قلب در حال اشاره به امور پسندیده \_ یعنی حب ائمه عليهم السلام \_ مشاهده

۴۹. جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۶۱۲؛ الفائق، ج ۱، ص ۱۵۲؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۲۱۲.

۵۰. الامالی (للصادق)، ص ۶۰۹.

۵۱. شرح نهج البلاغه (لابن ابی الحدید)، ج ۱۱، ص ۲۲۹.

۵۲. المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵۳. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۶۶ و ۴۶۷.

۵۴. سوره حدید، آیه ۲۷.

۵۵. مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۱۹۹.

می‌شوند.

حال می‌توان چنین نتیجه گرفت که چرا در نگاه حضرت علی علیه السلام یک حاکم باید همیشه و به صورت یکنواخت، لطف و محبت خود را نثار مردمش کند که نشانه‌ای از داشتن ۱. قلبی سلیم: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۵۶</sup>؛ ۲. آرامش: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۵۷</sup> و ۳. درایت و هدایت: «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۵۸</sup> است.

#### علم و قلب

«داخل» شدن در قلب انسان از ویژگی‌های علم و مخصوص افراد مشخص است<sup>۵۹</sup> گرچه اغلب داخل شدن‌ها، بسته به موضوع، شرایط و موقعیت، می‌توانند خروج نیز داشته باشند: «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ»<sup>۶۰</sup>. جایگاه و مأوای علم در قلب است که با قفل زدن بر آن انسان از ضالین می‌شود؛ زیرا قلب ظرف علم است: [لَا جَرَمَ] أَنْ مَنْ عَلِمَ اللَّهَ مِنْ قَلْبِهِ<sup>۶۱</sup>. تمامی اسرار و آگاهی انسان در قلب او جای دارد و خدا از قلوب آگاه است. «حَسْبُ الْمُؤْمِنِ عَيْبًا إِذَا رَأَى مُنْكَرًا أَنْ لَا يُعْلَمَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ لَهُ كَارَةٌ»<sup>۶۲</sup> به محتویات قلب اشاره دارد.

اگرچه علم با قلب همانند شعر و قلب ترکیب نمی‌شود، اما در صورت استعمال به علت اشاره به محتویات قلب، نیازمند حروفی مانند «فی»، «من» و... است و اغلب منظور، علم لدنی و الهی است که ملجأ و آرامگاهش آن‌جاست که البته به اراده خداوند توان ورود و خروج از قلب را نیز دارد. مأوای علم، اسرار و... صرفاً قلب است. به عبارتی رابطه قلب و علم، رابطه ظرف و مظروف است. در صورت نادیده گرفتن تفاوت ترکیب علم و قلب با ترکیب آن و شعر، توضیحات فوق، با موضوع و احوال متن نامه ۵۳ متفاوت خواهد بود. در این بخش از نامه، حضرت علی علیه السلام در حال توصیه به مالک است که به مردم، نگاهی رحمانی داشته باشد. گرچه رحمت، لطف و محبت برخاسته از قلب هستند، ولی به علم لدنی نیازی ندارند؛ زیرا مسائلی پیچیده، غریب و ناشناخته نیستند که به تعریف از جانب غیب نیاز داشته باشند. در واقع آنها از مؤلفه‌های انسانی بدیهی لازم و فطری مانند محبت بین والدین و فرزند به شمار می‌روند. از این رو علت عدم استعمال این ترکیب روشن می‌شود. در مجال بعدی نیز قلب مورد بررسی قرار می‌گیرد که به نتیجه‌ای روشن برسیم.

۵۶. سوره شعراء، آیه ۸۹.

۵۷. سوره فتح، آیه ۴.

۵۸. سوره شوری، آیه ۵۲.

۵۹. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۸.

۶۰. سوره جائیه، آیه ۲۳.

۶۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، ص ۲۹۸.

۶۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۳۷۶.

قلب به دو اصل بازمی‌گردد: ۱. معنایی که بر خلوص و شرافت چیزی دلالت دارد؛ ۲. گذر از جهتی به جهتی دیگر.

قلب در وهله اول به معنای قلب انسان و غیر او دلالت دارد و به این جهت قلب نامیده شده که چیزها در آن رفیع و به یکدیگر نزدیک می‌شوند. خالص تمام چیزها و شریف‌ترین آنها، قلب آن است.<sup>۶۴</sup> برای رسیدن به یک درک کلی از واژه قلب، باید به معاجم و کلام بزرگان مراجعه کرد. در العین به دو معنا اشاره شده است: ۱. تکه‌گوشتی از فؤاد؛ آویزان و معلق به واسطه‌ای؛ ۲. تغییر چیزی از وجهی یا انصراف.<sup>۶۵</sup>

امام رضا<sup>علیه السلام</sup> نیز فهم هر آنچه حواس دریافت می‌کنند را به قلب نسبت می‌دهد.<sup>۶۶</sup> ملاصدرا نیز قلب را به دو قسم مادی (تپنده و واقع در سینه) و معنوی (عقل یا جوهر) تقسیم می‌کند.<sup>۶۷</sup>

در معاجم، یا معنای قلب (فؤاد)<sup>۶۸</sup> در اولویت معانی منظور شده و یا معنای دگرگونی<sup>۶۹</sup> یا هر دو<sup>۷۰</sup> یاد شده است. اگرچه مشتقات متفاوتی نیز از آن آمده، اما اصل اول ریشه که ابن‌فارس ذکر کرده، به نوعی بر دیگر معانی و مشتقات حاکم است.

#### معناشناسی

##### دایره معنایی مترادفات ریشه

برای قلب می‌توان مترادفاتی مختلف همچون فؤاد، صدر، روح، نفس، حال و بال منظور داشت. قلب از نظر عسکری به معنای عضوی در داخل بدن است که مأوا و جایگاه افکار و تصمیمات است.<sup>۷۱</sup>

##### بال

«بال» به دو اصل بازمی‌گردد که اصل دوم و توضیح نیم‌خطی از آن<sup>۷۲</sup> مورد نظر است: ذهن.<sup>۷۳</sup> از این واژه در موقعیت‌های گوناگون، معانی دیگری چون حالت، زیبایی، اضطراب و... نیز قابل دریافت است که قلب نیز از جمله آنها به شمار می‌رود که با قرائنی قابل تشخیص است.

عسکری بال را جایگاه یادآوری می‌داند، اما قلب، مفید دگرگونی، تغییر افکار و تصمیماتی است<sup>۷۴</sup> که پیش‌تر به آنها پرداخته شد. در واقع پله پیش از قلب، بال یا ذهن بوده که چشم و گوش و... ابزار آن است. انسان اطلاعات را با حواس در ذهن خود حفظ می‌کند و قلب بر مبنای آنها امور را حل‌جی می‌کند. از همین رو علت عدم استخدام

۶۳. در طول پژوهش درباره قلب توضیحاتی آمد.

۶۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۷.

۶۵. العین، ج ۵، ص ۱۷۰.

۶۶. «وَالْقَلْبُ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ» (عیون أخبار الرضا<sup>علیه السلام</sup>، ج ۱، ص ۱۵۴).

۶۷. شرح أصول الکافی، ج ۱، ص ۳۵۷.

۶۸. «الْقَلْبُ: الْفُؤَادُ، وَ... فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾: أَيْ عَقْلُ جَوْهَرِيٍّ» (الصحاح، ج ۱، ص ۲۰۴).

۶۹. «قَلْبَ الشَّيْءِ: حَوْلَهُ عَنِ وَجْهِهِ» (أَسَاسُ الْبَلَاغَةِ، ص ۵۱۸).

۷۰. «قَلْبَهُ...: حَوْلَهُ عَنِ وَجْهِهِ. وَقَلْبَهُ: أَصَابَ قَلْبَهُ، أَيْ فُؤَادَهُ» (تاج العروس، ج ۲، ص ۳۳۶).

۷۱. الفروق فی اللغة، ص ۱۵۵.

۷۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۷۳. «وَأَمَّا الْأَصْلُ الثَّانِي فَالْبَالُ بِالِ النَّفْسِ» (همان).

۷۴. الفروق فی اللغة، ص ۱۵۵.

این واژه مشخص می‌شود؛ زیرا ذهن مأوای علم، تصمیمات، محبت و... نیست. دلالت قلب بر بال مجازی بوده و به قرائن نیاز دارد. ذهن، بیشتر شبیه یک پل است که تحت امارت قلب، بین آن و ابزارها و اطلاعات قرار گرفته است.

#### حال

ابن فارس آن را به معنای حرکت دَوْرانی در نظر گرفته که علت نامیدن مکر به حیلۀ نیز همین مطلب است.<sup>۷۵</sup> دگرگونی‌ها می‌توانند نیکو یا زشت باشند.<sup>۷۶</sup> اشتراک معنایی «تغییر» بین یکی از اصول قلب و حول، در عین حال یکی از نقاط افتراقشان است به این صورت که تغییر حول به انفصال<sup>۷۷</sup> می‌انجامد، اما تغییر قلب تنها به نفس تغییر<sup>۷۸</sup> تأکید دارد. با این توضیحات روشن می‌شود که الحال به معنای قلب نیست و مترادف شدن آنها نیز از جهات دیگری بوده که توضیح آن اجمالاً گذشت.

#### نفس

«نفس» به یک اصل بازگشته و بر خروج نسیم یا باد و یا غیر آن دلالت دارد که فرعی از آن بازمی‌گردد و به معنای خود، روح، در باب تَفَعُّل به معنای نفس کشیدن و همچنین تأکید است. این کلمه، در مواقع گوناگون، در کنار قرائن مختلف، معانی گوناگونی افاده می‌کند و نفسی که معنای قلب را با وجود قرائن افاده می‌کند با فتح النون تلفظ می‌گردد و همچنین از امور مشترک بین انسان و حیوان به شمار می‌رود<sup>۷۹</sup> و به مصادیق مختلفی مانند نفس اماره، لوامه، روح و... اشاره دارد؛ ولی قلب به مصداقی مشخص با ویژگی‌های روشن تأکید دارد. ضمن این که نفس وجودی است که تحت امارت قلب قرار دارد. بنابراین قلب خواندن نفس مجازی بوده و به قرائن نیاز دارد.<sup>۸۰</sup> این واژه به معنای لفظی مشترک است که بر روح و ذات و همچنین تأکید دلالت دارد.<sup>۸۱</sup>

مهم این که «نفس» با «شعر» ترکیب نمی‌شود. بدین رو یکی از علل عدم استخدام این واژه روشن شد؛ اما بر فرض استعمال حتی با قرائن متعدد، نمی‌توانست تأکید و ظرافتی را برساند که قلب با مفاعیل آن، رحمه، لطف و محبت دارد. عشق ورزیدن به مردم و رعایت حقوق آنها به توفیق الهی نیاز دارد؛ زیرا قلبی که به ذکر الهی روشن باشد می‌تواند لطف و رحمت به مردم را شعار خود سازد: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾<sup>۸۲</sup>.

#### صدر

«صدر» به دو اصل بازمی‌گردد: ۱. مخالف ورود (خروج از آب یا شهر)؛ ۲. سینه یا قلب انسان. همچنین به معنای بازگشت پس از ورود است، ضمن این که این واژه مختص انسان است و با استناد به قرآن، محل قرار گرفتن قلب به شمار می‌رود.<sup>۸۳</sup>

۷۵. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۲۱.

۷۶. الفروق فی اللغة، ص ۱۵۵.

۷۷. «أصل الخَوْلُ تَغْيِيرُ الشَّيْءِ وَانْفِصَالُهُ عَنْ غَيْرِهِ» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۶۶).

۷۸. «وَالْآخِرُ عَلَى رَكْعَةٍ شَيْءٍ مِنْ جِهَةٍ إِلَى جِهَةٍ» (معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۷).

۷۹. همان، ج ۵، ص ۴۶۰.

۸۰. ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ (سوره طه، آیه ۶۷)؛ ﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۸۴) و... .

۸۱. الفروق فی اللغة، ص ۹۶.

۸۲. سوره ق، آیه ۳۷.

۸۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۳۷.

از نظر مصطفوی، صدور متضاد ورود است. قلب، مرکز صدر است، در آن قرار دارد و با آن متفاوت است. اگر بر صدر، اموری مانند ایمان و اطمینان نسبت داده شود، تنها به علت قرار داشتن قلب در آن است.<sup>۸۴</sup> اصل مطلب این است که اگر صدر گاه به معنای قلب به کار رود، مجازی و به اعتبار ظرف و مظروف و نیازمند قرائنی در جمله است؛ در حالی که قلب چنین نیست. این واژه نیز همانند نفس، ظرافت و لطافت معنایی همشینی شعر و قلب را ندارد.

#### روح

ابن فارس این ریشه را یک اَبَر اصل معرفی کرده که گشایش، وسعت و بُعد از معانی آن به شمار می روند که همگی بر ریح و باد دلالت دارند و به معنای نسیم ریح اند.<sup>۸۵</sup> روح از قرائن حیات و وجودی رقیق و حساس است که جایگاه آن در سینه و قلب و پنهان قرار دارد. روح و ریح از یک اصل اند و به همین دلیل، گفته می شود که روح در آن دمیده شد.<sup>۸۶</sup> برای روح، مصادیق فراوانی اعم از (ریح) رحمت، گشایش، روح (علت زنده بودن)، جبرئیل، قرآن، باد، راحتی و... وجود دارد. نزدیک ترین شان به واژه قلب، آن است که بر حیات انسان دلالت دارد. روح در قلب است و با آن ارتباط دارد که اساس و عمده بدن<sup>۸۷</sup> و باعث حرکت آن می شود.<sup>۸۸</sup> این قلب است که بر روح، جوارح، نفس و... امارت دارد.<sup>۸۹</sup>

بنابراین «روح» نیز همانند لغات پیشین نمی توانسته ظرافت و دلالت معنایی قلب را در ترکیب شعر و قلب برساند؛ زیرا تسلط قلب را نداشته و خود نیز وابسته و تحت امارت قلب است، ضمن این که دریافت معنای قلب از کلمه روح، مجازی بوده و حقیقی نیست و به قرائن و شواهد نیاز دارد. در جای جای قرآن کریم<sup>۹۰</sup> و سنت،<sup>۹۱</sup> این قلب است که به نفاق، فساد یا حب، ایمان و... متهم می شود. مهم این است که این واژه با ریشه شعر ترکیب نمی گردد. به این ترتیب، یکی از علل عدم استخدام این واژه نیز مشخص شد.

#### فؤاد

این واژه از فؤاد و به معنای با آتش بریان کردن و کباب کردن است. از این رو با قلب هم معنا شده که قلب محل توقد و دل سوزی است، با این تفاوت که فؤاد تنها به این حالات تأکید دارد. البته فؤاد در قرآن نیز با

۸۴ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۵۰.

۸۵ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۵۴.

۸۶ الفروق فی اللغة، ص ۹۶.

۸۷ «کان القلب عمدة البدن» (همان، ص ۹۶).

۸۸ «فلما تفکر القلب فی أمر الریح، علم أن لها محرکاً هو الذی یسوقها حیث یشاء، ویسکنها إذا شاء، ویصیب بها من یشاء، ویصرفها عن یشاء» (الذریعة إلی حافظ الشریعة، ج ۱، ص ۲۰۰).

۸۹ «علی بن إبراهیم... عن هشام بن الحکم قال: ... فأما القلب فإنما سلطانه علی الهواء فهو یذکرک جمیع ما فی الهواء...» (الکافی، ج ۱، ص ۹۹).

«ذلک لأن القلب أمیر مسلط علی الجوارح» (شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۶۸).

«فیة: القلبُ أمیر الجوارح و لا تصدُرُ إلّا عن رأیه» (مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۴۷).

«فإن القلب سلطان البدن و کلما استولی علیه یبتعه سائر الجوارح...» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۳).

۹۰ «ختم الله علی قلوبهم» (سوره بقره، آیه ۷)؛ «ان فی ذلک لذریرة لمن کان له قلب» (سوره ق، آیه ۳۷) و... .

۹۱ «أبو علی الأشعری عن عیسی بن یوب... عن أبی عبد الله علیه السلام قال: من أنعم الله علیه بنعمه فعرّفها بقلبه فقد أدی شکرها» (الکافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۵).

أبو علی الأشعری... عن أبی جعفر علیه السلام قال: من کظم غیظاً و هو یقادر علی إفضائه حشاً الله قلبه أثنأ» (همان، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۷).

«عنه عن أبیه... عن علی بن الحسین علیه السلام قال: قال رسول الله ﷺ فی الجنة ثلاث درجات... فأعلی درجات الجنة لمن أحبنا بقلبه و نصرنا بلسانه و یدیه و فی الدرجه الثانیة من أحبنا بقلبه و نصرنا بلسانه و فی الدرجه الثالثة من أحبنا بقلبه...» (المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳) و... .

قلب هم معنا شده و در بسیاری به معنای قلب آگاه است.<sup>۹۲</sup> با تکیه بر توضیحات مصطفوی و ابن منظور، دلالت این واژه بر شدت در چیزی مادی یا معنوی است. زمانی به فؤاد، قلب می‌گویند که به حدی برسد که ضمن سکون دچار اضطراب، دگرگونی و تغییر گردد و برای اندیشیدن، ادراک و تشخیص آماده شود. در این حالت یا به خیر و رشد می‌رسد و یا به شر و گمراهی، که این مراحل، فؤاد را در ردیف مشاعر و ابزارها قرار می‌دهد. انسان با مشاعر زندگی می‌کند که همگی به قلب مربوط اند. تحولات و اضطراب فؤاد می‌تواند به سلم قلب بینجامد یا برعکس. فؤاد مقدمه و ابزار قلب است. از این رو فؤاد مرحله‌ای از حالات و تحولات قلب و پیش از آن است که قلب، صاحب مسئولیت، تفکر و اندیشه شده باشد. ضمن این که در جمله نیز با وجود شواهد و قرائنی به قلب دلالت می‌کند.<sup>۹۳</sup>

در فضای نامه ۵۳ یک حاکم باید امیر وجود خویش \_ قلب \_ را در مرحله اول سلیم، طیب و سپس رحیم و با محبت نگاه دارد. مسئولان پیش از پذیرش مسئولیت باید مراحل فؤاد را سپری و با قلبی آرام و سلیم به امور رعیت رسیدگی نمایند. پس دلالت معنایی فؤاد متفاوت از قلب است. از لحاظ علم منطق، رابطه قلب و فؤاد را می‌توان تباین دانست؛ زیرا فؤاد مقدمه قلب است و مقدمه در جایگاه نتیجه قرار نمی‌گیرد. ضمن این که چون این واژه با شعر ترکیب نمی‌شود، محلی از استعمال ندارد.

تا به این جا هیچ‌یک از مترادفات قلب نتوانسته و شایستگی آن را نداشته‌اند که در جایگاه آن قرار گیرند. در قلب اموری امکان‌پذیر است که در هیچ جزء انسان حتی روح و نفس \_ که تحت امارت قلب اند \_ نیز امکان‌پذیر نیست؛ الهام و وحی،<sup>۹۴</sup> گناه، منبع رحمت و لطف بودن و...<sup>۹۵</sup> که بنا بر تصریح نصوص، هیچ‌یک از عهده هیچ عضوی مگر عضو سلطان و دارای عزم امکان‌پذیر نیست.

#### مترادفات همنشین با شعر

پس از کاوش بسیار، این نتیجه حاصل شد که هیچ‌یک از مترادفات واژه قلب با «شعر» ترکیب نشده و این ترکیب و به‌ویژه سبک دلالت، به شعر و قلب اختصاص دارد.

#### اشعار قلب

بر پایه توضیحات، اشعار قلب یعنی قرار دادن چیزی به عنوان پوشش<sup>۹۶</sup> برای قلب یا نشانه بودن چیزی برای قلب. این ترکیب در این بخش نامه به این معناست که حاکم از باب ملازمت لباسی از رحمت، محبت و لطف بر تن کند یا آن را از باب ملازمت همانند نشانه‌ای برای خود بسازد، سپس با مردم رو به رو شود.

أَشْعِرُ قَلْبِكَ: { ۱. أشعر: فعل امر از «ش ع ر»؛ شعر: پایداری، دانستن با نازک‌بینی و لطافت، نشانه، پوشش، با عقل فهمیدن، لباسی که به تن بچسبید. ۲. قلب: اسم؛ معنایی که بر خلوص و شرافت چیزی دلالت دارد، گذر از جهتی به جهتی دیگر، قلب انسان یا حیوان، دگرگونی، انصراف از چیزی } ← اشعار + قلب: قرار دادن چیزی به عنوان پوشش برای قلب یا نشانه بودن چیزی برای قلب.

۹۲. «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (سوره نجم، آیه ۱۱)؛ «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ» (سوره ابراهیم، آیه ۳۷).

۹۳. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۸ - ۱۰؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۳۲۸ و ...

۹۴. «... أن الإلهام ما يبدو في القلب من المعارف بطريق الخير ليفعل و بطريق الشر ليقترک...» (الفروق في اللغة، ص ۷۵).

۹۵. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (سوره بقره، آیه ۷)؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (سوره ق، آیه ۳۷) و ...

۹۶. پوششی که به تن بچسبید.

## نتیجه‌گیری

«شعر» از جمله ریشه‌های مفعول‌پذیر است که در گزاره «اشعر قلبک الرحمة للرعیة» نیز به معنای حقیقی، ملازمت رحمت با قلب همانند پوشش و نشانه باشد و هم به معنای مجازی، ملازمت رحمت با قلب که همانند لباسی به تن چسبیده است. در هر دو حالت، امانت در ترجمه رعایت می‌شود. همچنین هیچ‌یک از مترادفات شعر و قلب، دلالت و ظرافت معنایی آنها را نمی‌رسانند؛ به ویژه آن‌که شعر با قلب ترکیب شده و مفعول‌هایی غیرمادی، ارزشی یا ضد ارزش می‌پذیرد. مهم‌تر این‌که نبود هیچ‌یک در وجود انسان به عنوان ذم یاد نشده است، مگر فقدان شعر. هیچ جزئی از انسان تسلط قلب را نداشته و وجودی است که در انسان واقع شده و در حیوانات موجود نیست. دلالت معنایی مترادفات بر معنای قلب، مجازی است. از این رو قلب کارگزار باید از باب ملازمت لباسی از رحمت، محبت و لطف بر تن کند یا آن را از باب ملازمت همانند نشانه‌ای برای خود بسازد، سپس به عنوان حاکم با مردم رو به رو شود. بنابراین هیچ واژه و ترکیبی نمی‌توانسته در این موقعیت، دلالتی جامع و مانع داشته باشد و این گزینش ممتاز، یکی از معجزات و زیبایی‌های کلام حضرت علی علیه السلام است.

کتابنامه

- \_ اثبات الوصیة، علی بن حسین مسعودی، قم، بی‌نا، چاپ سوم، ۱۳۸۴ش.
- \_ التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوی، بیروت \_ قاهره \_ لندن، چاپ سوم، ۱۴۳۰ق.
- \_ أساس البلاغة، محمود بن عمر زمخشری، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۹م.
- \_ إقبال الأعمال، علی بن موسی حلی (ابن طاووس)، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- \_ الأمالی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
- \_ بحار الأنوار، محمدباقر بن محمدتقی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- \_ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام، محمد بن حسن صفار، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- \_ تاج العروس، محمد بن محمد زبیدی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- \_ ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغة، ناصر مکارم شیرازی، قم، انتشارات هدف، ۱۳۶۹ش.
- \_ ترجمه نهج البلاغة، عبدالمحمد آیتی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ش.
- \_ ترجمه نهج البلاغة، سید جعفر شهیدی، تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸ش.
- \_ تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
- \_ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه‌السلام، منسوب به حسن بن علی عسکری علیه‌السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- \_ جمهرة اللغة، ابن درید محمد بن حسن، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۸م.
- \_ دلالت دولت: آیین‌نامه حکومت و مدیریت در عهدنامه مالک اشتر، مصطفی دلشاد تهرانی، تهران، ۱۳۸۸ش.
- \_ الذریعة إلى حافظ الشریعة (شرح أصول الکافی جیلانی)، رفیع‌الدین محمد بن محمد مؤمن جیلانی، قم، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
- \_ زاد المعاد \_ مفتاح الجنان، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
- \_ شرح أصول الکافی، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- \_ شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ابوحامد عزالدین ابن أبی الحدید، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- \_ شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
- \_ شناختنامه نهج البلاغة، احمد غلامعلی، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.
- \_ الصحاح، بیروت، اسماعیل بن حماد، چاپ اول، ۱۳۷۶ق.
- \_ صحیفة السجادیة، قم، علی بن الحسین علیه‌السلام، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
- \_ الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول، سید علی خان بن احمد مدنی شیرازی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
- \_ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ابن بابویه، محمد بن علی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
- \_ عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، علی بن محمد لیثی واسطی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
- \_ الغیبة (للطوسی)، محمد بن الحسن طوسی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.



- \_ الفائق، محمود بن عمر زمخشري، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- \_ الفروق فى اللغة، حسن بن عبدالله عسکرى، بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
- \_ الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، منسوب به على بن موسى الرضا عليه السلام، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- \_ قاموس قرآن، على اكبر قرشى بنايى، تهران، چاپ ششم، ۱۴۱۲ق.
- \_ الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- \_ كتاب الجيم، شيبانى، اسحاق بن مرار، قاهره، چاپ اول، ۱۹۷۵م.
- \_ كتاب العين، خليل بن احمد فرايدى، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
- \_ كتاب الماء، عبدالله بن محمد ازدى، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
- \_ كشاف اصطلاحات الفنون، محمدعلى بن على تهانوى، بيروت، چاپ اول، ۱۹۹۶م.
- \_ كمال الدين و تمام النعمة، تهران، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
- \_ لسان العرب، ابن منظور محمد بن مكرم، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- \_ مجمع البحرين، فخر الدين بن محمد طريحي، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
- \_ المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى، تهران \_ قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
- \_ المحيط فى اللغة، اسماعيل بن عباد، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- \_ المخصص، على بن اسماعيل (ابن سيده)، بيروت، چاپ اول، بى تا.
- \_ المسترشد فى إمامة على بن أبى طالب عليه السلام، محمد بن جرير بن رستم طبرى آملی كبير، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- \_ معجم المقاييس اللغة، احمد بن فارس، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- \_ مفردات ألفاظ القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهانى، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- \_ منية المرید، زين الدين بن على (شهيد ثانى)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- \_ نهج البلاغة، محمد بن حسين شريف الرضى، ترجمه: مترجم گم نام از قرن ششم، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
- \_ نهج البلاغة، محمد بن حسين شريف الرضى، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.